

## بررسی و تحلیل اشعار محلی سید محمد سید

مریم طاهرزاده موسویان<sup>۱</sup>

### چکیده

سید محمد سید، شاعر توانای بهبهان، اشعار فارسی خود با لحن جدی را در کتابی با نام «کوله بار سید» و اشعار طنزآمیز خویش را به گویش بهبهانی در کتابی با نام «گپ سید» گردآوری نموده است. کتاب «گپ سید» وی در میان مردم بهبهان ارزش و جایگاهی ممتاز دارد. شاعر در این کتاب به مسائل و مشکلات مردم و شهر بهبهان با گویش محلی و زبان طنز پرداخته است. بعضی از موضوعات شعری این کتاب، تنها به جامعه بهبهان مربوط نمی شود و همگانی و عمومی است. در پژوهش اخیر، چند شعر از این کتاب انتخاب گردیده و پس از مطالعه و تحلیل محتوایی، اشعار از دیدگاه نقد اجتماعی نیز بررسی گردیده است. بر اساس طبقه بندی روش های تحقیق، این پژوهش به روش تحلیل محتوا و به شیوه کتابخانه ای انجام شده است. در بخش پایانی، نتیجه گیری و برداشت های پژوهنده ذکر شده است.

کلمات کلیدی: بهبهان، شعر طنز، گپ سید، ارجان، جامعه، نقد

## ۱. مقدمه

در گذشته اغلب محققان تنها به بررسی آثار کلاسیک ادب فارسی و شاعران پرآوازه آن می‌پرداختند و به ادبیات فولکلور کمتر توجه می‌کردند اما در سال‌های اخیر بسیاری از ادب‌دوستان و محققان به اهمیت فولکلور و ادبیات شفاهی این مرز و بوم پی برده‌اند و تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه انجام داده‌اند.

### ۱-۱. گویش مردم بهبهان

بر اساس شواهد موجود، گویش بهبهانی یکی از گویش‌های باستانی و بازمانده از زبان‌های کهن ایرانی و به‌ویژه پارسی میانه است و شکل منحصربه‌فرد آن فقط در شهرستان بهبهان رایج است. شاخه جنوبی از گروه غربی زبان‌های دوره میانه را «پهلوی ساسانی یا پارسیک» می‌گفتند که در جنوب و جنوب غربی ایران (یعنی نواحی اطراف بهبهان) رواج داشته است. در این مناطق، گویش‌هایی وجود داشته که یکی از آن‌ها گویش منحصربه‌فرد بهبهانی است. نمونه این گویش در هیچ جایی از ایران دیده نمی‌شود. خیرالله محمدیان در مقدمه‌ای که بر کتاب «سید» نوشته است اذعان داشته که تنها گونه نزدیک به این گویش در منطقه «کوه مرّه سرخی» فارس رایج است. عباس سلطانی در کتاب خیالت تا آمی درباره این گویش می‌نویسد: «گویش بهبهانی از شعبه‌های پارسی میانه است که تغییرات و استحاله‌های مکرر را کمتر به خود راه داده و به همین دلیل به نسبت فارسی معیار کنونی، قرابت بیشتر و عمیق‌تری با پارسی میانه دارد» (سلطانی، ۱۳۸۸: ۳۷). این گویش نیز چون دیگر گویش‌ها و لهجه‌های ایران با گذر زمان دچار تغییر و تحول گشته و بسیاری از واژه‌های کهنه آن به دست فراموشی سپرده شده است؛ به عنوان مثال سابقه واژه «دَوَل دادن» به معنای «چیزی را کش دادن» به فارسی میانه باز می‌گردد و امروزه تنها از زبان افراد مسن شنیده می‌شود. نیز سابقه تاریخی بعضی واژه‌های این گویش در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است؛ به عنوان مثال در این گویش واژه‌ای به نام «هَمّار» به معنی «آهسته و آرام راه رفتن» وجود داشته که هنوز بر زبان مردم این منطقه جاری است. متأسفانه تاکنون هیچ زبان‌شناس برجسته‌ای کار بنیادین جامع و علمی‌ای روی این گویش انجام نداده است. بسیاری از واژه‌های این گویش، شناسنامه علمی ندارد و پژوهشی گسترده و علمی را طلب می‌کند.

از قدیم‌الایام، شاعران خوش‌ذوق این منطقه در کنار اشعار فارسی خویش، از گویش بهبهانی بهره‌ها برده‌اند و با هوشمندی تمام، حجم عظیمی از اشعار خود را به این گویش سروده‌اند و الحق از عهده آن به‌خوبی برآمده‌اند؛ چرا که می‌دانسته‌اند مردم این دیار با ادبیات محلی خویش بیشتر و بهتر انس می‌گیرند. خیرالله محمدیان در کتاب میرزا شوقی بهبهانی ضمن این که از این شاعر با عنوان پدر شعر محلی بهبهان یاد می‌کند، می‌نویسد: «ارجان دیروز و بهبهان شیرین‌تر از جان امروز، در طول تاریخ پرافتخار خود شخصیت‌های علمی- ادبی بزرگی را پروراند است» (محمدیان، ۱۳۸۶: ۱). وی در

مقدمه‌ای که بر کتاب «گپ سید» نوشته است نیز از شاعران دوران گذشته چون ملا حامد بهبهانی، قدسی بهبهانی و زرگر صفوی یاد می‌کند و از معاصران محلی سرای بهبهان - با وجود کثرت شاعران - به شعرای شاخصی چون محمدحسین مرتب، تقی آصفی، عباس سلطانی، علی‌رضا قیصری، دکتر بهرام دادمهر بسنده می‌کند.

## ۲. سید محمد سید و دسته‌بندی موضوعی اشعار وی

یکی از آشناترین و محبوب‌ترین شخصیت‌های مردمی بهبهان، شاعر دلسوز و منتقد اجتماعی، سید محمد سید (ت. ۱۳۱۹، ف. ۱۳۸۷ ه. ش. .) است. اشعار وی به زبان فارسی معیار در کتابی با نام «کوله‌بار سید» و اشعار محلی و طنزآمیزش به لهجه بهبهانی در کتاب «گپ سید» به چاپ رسیده است. عمده شهرت و محبوبیت این شاعر بهبهانی در میان مردم بهبهان به خاطر انتقادات و طنزهای اجتماعی وی به گویش بهبهانی است که در کتاب اخیر چاپ شده است. شاعر در این کتاب به مسائل و مشکلات مردم و جامعه بهبهان پرداخته است. بعضی از این اشعار انتقادی مربوط به آداب و رسوم محلی و جامعه و فرهنگ بهبهان است و بعضی دیگر جنبه همگانی دارد و شامل موضوعاتی که گریبان‌گیر همه مردم ایران است می‌شود. در این پژوهش به بررسی پاره‌ای از موضوعات اجتماعی جامعه بهبهان که از لابه‌لای اشعار شاعر انتخاب گردیده است می‌پردازیم. این موضوعات به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست، موضوعاتی که تنها به جامعه بهبهان اختصاص دارند و دوم موضوعاتی که جنبه عمومی و همگانی دارند. لازم به ذکر است که شاعر سعی کرده است تا جایی که امکان دارد نام اشعار خویش را به گویش بهبهانی انتخاب کند. سید در طنزپردازی‌های خود از شیوه‌هایی چون داستان‌سرایی، استفاده از گفت‌وگو، شیوه سؤال و جواب و انتقاد از خود بهره برده است. به طور کلی وی منتقدی اجتماعی است که با زبان طنز سعی کرده مردم را متوجه نابهنجاری‌ها نماید و نیز کمبودها و مشکلات جامعه را به مسئولان گوشزد کند و الحق این کار را به شایستگی انجام داده است. در ادامه به بررسی و نقد برخی از این موضوعات می‌پردازیم.

### ۲-۱. کمبودها و نابسامانی‌های اجتماعی

سید به کرات از کمبود امکانات رفاهی شهر شکایت می‌کند. بسیاری از نابسامانی‌ها و کمبودهایی که سید در روزگار خود از آن‌ها سخن گفته؛ امروزه وجود ندارد اما از آن‌جا که ابیات سید بیانگر وجود چنین مشکلاتی در شهرستان بهبهان - در زمانی نه چندان دور - بوده است و شاعر با زبان گزنده طنز به آن‌ها پرداخته و مسئولان را به تفکر وامی‌دارد؛ در ادامه پاره‌ای از آن‌ها بررسی می‌شود.

۱-۲-۱. نبودن گاز شهری در بهبهان

در حالی که استان خوزستان بزرگ‌ترین منبع انرژی ایران است و پالایشگاه گاز بیدبلند جزو منطقه بهبهان محسوب می‌شود، در روزگار «سید» این شهر از نعمت گاز شهری بی‌نصیب بوده است و مردم با حمل کپسول‌های گاز و ایستادن در صف‌های طویل، رنج زیادی را متحمل می‌شدند. وجود صنایع مهم نفت و گاز و تلمبه‌خانه‌ها و تأسیسات نفتی، موجبات اشتغال بسیاری را در این شهر فراهم کرده اما هنوز لوله گاز به این شهر کشیده نشده بوده است. شاعر از مسئولان شهر انتقاد می‌کند که چرا برای شهرشان تلاش نمی‌کنند. البته باید خاطر نشان کرد که شاعر قصد سرزنش مسئولان را ندارد بلکه از روی دلسوزی کمبودها را به آنان یادآوری می‌کند.

مثال:

بیس سال تموم آزگارن	می‌گن که سی گاز دس کارن
لوله‌ها پس گره سیوارن	شیری ریه شهر وامیدارن
میش تَعْمَرِی سِرْمُ دَرارن	گفتِری ای شَهْرِن پِکارن

(سید، ۱۳۸۶: ۴۹)

bis sâle tamume âzegâren / migen ke si gâz dase kâren  
 lulehâ pase korre sevâren / širey ri y šahr vâmedâren  
 mišo tameray sermo derâren / gafterey išahre na bekaren

برگردان ابیات: بیست سال تمام است که می‌گویند دست به کار گاز هستند. لوله‌های گاز آماده و شیر آن را به سمت شهر کشیده‌اند. می‌خواهند ما را مسخره کنند و بزرگان این شهر کارایی ندارند.

گاز این چه زهته تات تهرو	شهراش همی ب مس او رو
ما گاز پتی ت سِرْمُ هر رو	صَفِن و ت پَهْلِیَامُ کُرُو
مُل مان دیارن و ن دارن	گفتِری ای شَهْرِن پِکارن

(همان)

gâze inje rahte tâ te tehru / šahrâšo hamey bo mese ow ru  
 mâ gâze pati te sermo har ru / safen vo te pahliyâmo korru  
 mol mâ na diyâren vo na dâren / gaftery i šahre na bekaren

برگردان ابیات: گاز این منطقه تا تهران کشیده شده و همه شهرها مثل آب رودخانه آن را به شهرشان می‌برند. اما هر روز کپسول گاز در سر ماست و در صف‌های طویل اذیت می‌شویم. مسئولان شهر ما کاری نمی‌کنند و عرضه‌ای ندارند.

## ۲-۱-۲. نداشتن آب شیرین و تصفیه شده

یکی دیگر از مشکلات شهر، نداشتن آب شیرین و تصفیه شده بوده است. به نظر می‌رسد شوری آب بهبهان میراثی است که آن را از شهر باستانی ارجان به ارث برده است. درباره آب شرب ارجان در آن روزگار تقریباً جمیع جغرافی‌نویسان و مورخان از گوارا نبودن آب این ناحیه سخن گفته‌اند؛ به عنوان مثال یاقوت حموی در المعجم البلدان می‌نویسد: «آب ارجان خوش نیست» (یاقوت حموی، ۱۳۲۴: ۷۸). مؤلف اشکال العالم که در قرن چهارم می‌زیسته نیز در این باره نظر مشابهی دارد و می‌نویسد: «آب ایشان شورمه و میان ایشان و دریا یک منزل است» (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۷). ابن حوقل نیز با آن که از ارجان بسیار تعریف می‌کند، در عین حال تأکید می‌کند که «آبش خوش و گوارا نیست» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۳۸). البته مشکل آب شرب بهبهان هنوز به طور کامل رفع نشده است اما نسبت به گذشته بهتر است. گذشته آب لوله‌کشی بسیار شور بود و اگر فی‌المثل برای شستشوی صورت از آن استفاده می‌شد نمک آن چشم‌ها را می‌سوزاند چه رسد به این که بتوان آن را نوشید. سید در شعر خود این موضوع را به طور واضح بیان کرده و با بزرگ‌نمایی و زبانی طنزگونه حق سخن را به تمامی ادا نموده است.

مثال:

أوامن تَهْلِـن و نَ سـوورن طومی نَدیا آت چه جورن  
 بلکی جَل خِر آتوش بِشورن این نی مبین خُش کورن  
 جی عَجّه<sup>(۱)</sup> و مَشکِ چاروادارن گفتیری ای شَهْرَن بِکارن  
 (سید، ۱۳۸۶: ۴۹)

owâmo na tahlen vo na suren / tumey nadiyah atah çejuren  
 balki jole xer a tuş beşuren / ayne naymebinen xoşo curen  
 jey yaççe vo maşke çârvâdâren / gaftery išahre nabekâren

برگردان ابیات: آب‌های ما نه تلخ است و نه شور و اصلاً طعم آن معلوم نیست چگونه است. شاید روپوش خریا عَجّه و مشک در آن می‌شویند که این قدر بدمزه است وگرنه مگر مسئولان خودشان نمی‌بینند که آب بهبهان چه قدر بدطعم است و بزرگان شهر ما کاره‌ای نیستند.

## ۲-۱-۳. ناشناخته ماندن بهبهان در گذر تاریخ

از دیگر مسائلی که شاعر به آن اشاره می‌کند و از آن گله دارد این است که با وجود آن که چاه نفت در شهر بهبهان کشف شده است باز نامی از بهبهان آورده نمی‌شود و به جای آن نام آغاجری را می‌آورند. در کتاب سیمای بهبهان آمده است: «آغاجری در گذشته از توابع شهرستان بهبهان به حساب می‌آمد.

این منطقه به دلیل وجود منابع و تأسیسات نفتی بسیار عظیم از مهم‌ترین مناطق بهبهان بود (نحوی، ۱۳۷۵: ۱۵).

مثال:

ای نفت آت بهه‌هو در آمی      هر خبر بوری که زیتیر آمی  
 بنگ می‌زه بهی که چه در آمی      ورجمب آغاجری در آمی  
 دیم ما ات نسا زگارن      گفتیری ای شهرن پکارن  
 (سید، ۱۳۸۶: ۵۱)

ay naft a te bebohu deramey/ har xabar bori ke ziter amey  
 bong mize behi ke çah deramey/ ver jambe âğâjari deramey  
 dime mâ atah nasâzegâren / gafterey išahre na bekâren

برگردان ابیات: اگر چاه نفت در بهبهان کشف شد هر خبرگزاری که رسید اعلان می‌کند که چاه نفت از سمت آغاجری درآمده است. گویی با ما سازگاری ندارند و علتش نیز عدم توانایی مسئولان شهر است.

#### ۲-۱-۴. رعایت نکردن قوانین رانندگی

یکی از ویژگی‌های شهر بهبهان وجود و تردد موتورسیکلت‌های فراوان در این شهر است. با توجه به این که بیشتر رانندگان موتورسیکلت‌ها جوانان هستند و بعضی مواقع هم دیده می‌شود که به قوانین راهنمایی و رانندگی توجهی نمی‌کنند؛ سید در این باره شعری انتقادی از شیوه رانندگی موتورسواران سروده و آن را «سِکِل» یعنی موتورسیکلت نام نهاده است. سید در این شعر مشکلات ناشی از سرعت بالا، سبقت از سمت راست، سوار شدن چند نفر بر روی یک موتور حتی در مسافت‌های طولانی و ... را بیان می‌کند. این شعر سید چنین آغاز می‌شود:

سلیشه پسینا ت خیا بو      باد سیکل جوون نادو  
 امرو که نه توگپ هه نه طوهو<sup>(۱)</sup>      نه مثل زمی جمنک آرغو  
 گاز سیکلن و ری خوکسو      هی جون جوو می دم او رو  
 (همان، ۹۸)

seyliše pasinâ te xiyâbu / bâde sekel o javune nâdu  
 aemru ke na to gap he na tohu / na mesle zami jomnake arÿu  
 gâze sekelen vo rey xokesu / hey june javu mi dame ow ru

برگردان ابیات: عصرها در خیابان سرعت زیاد موتورسیکلت‌ها و این جوان‌های نادان دیدن دارد. امروز که از تب بزرگ (وبا) و طاعون و زمین‌لرزه‌های قدیم بهبهان خبری نیست؛ آن چه جوان‌های ما را به

سمت قبرستان می‌کشاند سرعت بالای آن‌ها در موتورسواری است. گاز موتور و راه قبرستان یکی می‌شود و جان جوانان ما به آسانی گرفته می‌شود.

با دِن اَته جو مَنی و می شو      با گردنِ خَل زُلفِ پَریشو  
 با سبقت دَسِ راسِ می گو      اَغوی خَلبانِ پَ راهنمات کو  
 یَه کَلَه خرابِ مَسی هم بو      بی خُونَه اَزیِرِ پاتَه اُجو  
 (سید، ۱۳۸۵: ۹۸)

bâden ate jumeneý vo mišu / bâ gardane xal zolfe parišu  
 bâ sebqate dase râs migu / âğoy xalabân pa râhnehmât ku  
 ya kalle xarâbe masi yam bu / bey xone a zire pâ te ow ju

برگردان ابیات: جوان موتورسوار با گردن کج و زلف پریشان از سمت راست یک خودرو سبقت می‌گیرد و متعرض راننده آن می‌شود و به طعنه به او می‌گوید که چرا راهنما نمی‌زند. خوب است یک راننده کله‌خراب هم پیدا شود و چنین جوانی را کنار جوی خیابان، زیر پا و مشت و لگد بگذارد.

یکی دیگر از کارهای غیرقانونی موتورسواران بهبهان، حمل سرنشین اضافی است. سید به این موضوع هم پرداخته است:

هفتا سِرِ یَه موتور سِوارِن      رِ یَه گُل جا هِمی قَطارِن  
 مِی جونِ یَه مُل یَه ایچَه بارِن؟      دِی وُ دوسَه دُوت وُ دو بُرارِن  
 اَی غا فِل اُبِی خُ ای نِمیدو      پِی سال اسیرِ دارُ دَرمو  
 مِی غِیرِ دو تا یِرِن وُ با دِن      دیگی گُتَه پیلِشَم بُدادِن...  
 (همان)

haftâ sere ya motor sevâren / rey ya gole ja hamey qatâren  
 mey june ye mol ya iče bâren / di vo do se dot wo do borâren  
 ay yâfel obi xo i nemidu / pey sâl asire dâr o darmu  
 mey yeyre do tâyeren vo bâden / digey gote pilešam bodâden...

برگردان ابیات: هفت نفر بر روی یک موتور سوار هستند، مگر جان این موتور مال این همه بار است؟ مادر و دو سه دختر و دو برادر، اگر راننده دچار غفلت و اشتباه شود، نمی‌داند که چند سال باید به دنبال دوا و درمان باشد. مگر یک موتورسیکلت غیر از دو چرخ و مقداری باد است؟ دیروز گفته که هنوز پول آن را هم بدهکار است...

تک چرخِ پسی وُ رِی خیابو      نِصْفی تَه هوا اُوختَه می شو  
 یَه گُمبکی اَی هوشِ اَسِرِی بو      می دو که ادا هنرِ نُومبو...  
 (همان)

tak čarx pesi vo rey xiyâbu / nesfey te havâ ovexte mišu  
ya gombeki ay huš a sery bu / midu ke adâ honar navombu

برگردان ایبات: جوان موتورسوار در حالی که تک‌چرخ می‌زند و نیمی از موتور در هواست آن را می‌راند؛ اگر ذره‌ای هوش و عقل در سر چنین جوانی باشد می‌داند که ادا و اطوار، هنر محسوب نمی‌شود. سید به عنوان نتیجه‌گیری می‌گوید:

هرچی که بقویده و به‌جا بو گاهی سی ته دردسر نؤمبو  
(همان: ۹۹)

harči ke beqoyde vo bejâ bu/ gâhi si te dardeser navombu

برگردان بیت: هر چیز که به‌جا و به‌قاعده باشد برای انسان درس‌ساز نمی‌گردد.

## ۲-۲. دغدغه‌های فرهنگی سید

سید شاعری محلی سرا و طنزپردازی اجتماعی است که از نایسامانی‌های فرهنگی شهر خود رنج می‌برد. او نیز مثل دیگر شاعران محلی سرا، علاقه‌مند به حفظ گویش منطقه خود و آداب و رسوم و فرهنگ شهر خویش است. وی به دنبال حفظ هر چیزی است که به تاریخ مرز و بوم بهبهان مربوط باشد. در ذیل به مواردی از این دسته اشاره می‌شود.

### ۲-۲-۱. تعصب بر حفظ گویش بهبهانی

یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های سید برای آینده بهبهان و مردم آن، از بین رفتن تدریجی گویش بهبهانی است. شاعر در شعری با عنوان «کُوگ و کُلا» از مردم گلایه می‌کند که وقتی با بچه‌های خود به زبان فارسی صحبت می‌کنند باعث نابودی گویش محلی خویش می‌شوند. نام این شعر سید برگرفته از حکایت معروف زاغ و کبک است که در تحفه‌الاحرار جامی آمده است.

بنا به گفته سید در نوارهای صوتی اشعارش، فارسی حرف زدن با بچه‌ها باعث می‌شود که در سال‌های آینده چیزی از گویش بهبهانی باقی نماند. در طول زمان و با گذر سال‌ها، کلمات اصیل و کهنه بهبهانی از این گویش حذف شده؛ به‌طوری که آن‌چه امروز از گویش بهبهانی باقی مانده با آن‌چه هفتاد یا هشتاد سال پیش در منطقه بهبهان وجود داشته است بسیار متفاوت است. سید می‌گوید اگر دقت کنیم پیرمرد یا پیرزن بی‌سوادی که در منزل اند و به تبع ما می‌خواهند با بچه‌هایمان فارسی سخن بگویند نمی‌توانند به‌خوبی از عهده این کار برآیند و شاید ضرب‌المثل کبک و کلاغ (کلاغ می‌خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد راه رفتن خودش را هم فراموش کرد) بهترین مصداق در مورد سخن‌گفتن آن‌ها باشد. شاعر، این شعر اجتماعی را «کُوگ و کُلا» نامیده است؛ با این مضمون که وقتی بزرگترهای ما می‌خواهند به تبعیت از جوان‌ترها با بچه‌ها فارسی سخن بگویند حرف‌زدن خودشان را



هم فراموش می‌کنند. بند اول شعر نقل قول است. شاعر نقل می‌کند که شخصی به نام «مُل مَندَسَن» را دیده که حرف زدنش پرت و پلاگویی است و معلوم نیست چگونه با نوه‌اش سخن می‌گوید و جملاتش واژه‌هایی درهم از فارسی و بهبهانی است و چنین حرف‌زدنی، مثل سخن گفتن کبک و کلاغ است:

مُل مَندَسَنَم دِی که گِپی پَرتُ پَلا بی      هرچیش اَنوِی گُ نَه دِیا نَقَلِ کِجا بی  
بِیْرَه وُیِدی گُفتَنِ فَردا وُ صَبا بی      میشِگو تو برو چی جُل بَنَدِت تِ سِرا بی  
هیچی نه خرابی و همی چیم اِرابی      بُقیمُو دِگِه گَپ زِدِن گُوگُ کِلا بی  
(سید، ۱۳۸۶: ۸۵)

molmandesanam di ke gapey partopalâ bi / harčiš anavay go nadiyâ naqle kojâ bi  
birahh vobidey goftene fardâ vo sabâ bi / mišgo to boro jey jol o bandet te serâ bi  
hiçi naxarâbi vo hamey çimo arâbi / boqimo dege gap zedene kogo kalâ bi

نوه با پدر بزرگ به فارسی سخن می‌گوید:

امروز آغا چون گفته که بابا میره بازار      یک کیف برای من می‌خره با دوتا خودکار  
باز هم که مامان اول صبح رفته سرکار      باید بخری یا الله بلند شو بابا پولدار  
(همان)

بابا بزرگ کلمات فارسی را با بهبهانی درهم می‌آمیزد؛ نیمی کلمات بهبهانی و نیمی فارسی را به‌طور دست و پا شکسته کنار هم جفت و جور می‌کند. این‌گونه سخن گفتن را امروزه در بین پیرمردها و پیرزن‌های بهبهانی با نوه‌هایشان بسیار می‌بینیم:

هم مثل پریگ‌روز تو می‌خوی دوخه<sup>(۳)</sup> در آری      هر روز دو سه دعوا تو سر ما نمی‌آری  
بندیر چه هستی تو خُ انگار سر خاری      وردار برو مدرسه، می‌درس نداری؟  
یِ مَر دُتْ خُونِن نَه عالی خیرنسا بی      بُقیمُو دِگِه گَپ زِدِن گُوگُ کِلا بی  
(همان)

ham mesle parig ruz to mixoy duxe darâri / har ruz dose davâ to sare mâ nemiyâri  
bandire çe hasti to xo engâr sare xâri / Vardâr boro madrese mey dars nadâri?  
ye marde to xunen na âley xeyrenesâ bi / boqimo dege gab zedene kogo kalâ bi

برگردان ابیات: باز هم مانند پریروز تو می‌خواهی دورنگی کنی و دبه دریاوری؛ هر روز دوسه دعوا درست نمی‌کنی! منتظر چه هستی چرا آرام و قرار نداری به مدرسه‌ات برو، مگر درس نداری؟ این حرف زدن مرد خانه است نه حرف زدن بی‌بی خیرالنسا یا همان (مادر بزرگ) و تنها چیزی که باقی داشتیم حرف زدن کبک و کلاغ بود.

دوباره آقا پسر می‌گوید:

راستی بابا امروز دیگه صبحونه که شیره  
یا مثل همیشه باز می‌گی نون و پنیره  
دست تو آگه باشه، آدم گشنه می‌میره  
شیرامو بده تا بخورم مدرسه دیره  
(همان)

بابا بزرگ جواب می‌دهد:

پوزش بُگن پشکیش نده رختیش آسِرِ جا  
وَختی که می‌خی چی بُخوری زه نرو وِیسا  
عاجز نشدی صُبِگهی تِسِه آسِرِیا؟  
ماخُ دِلْمون لِه شُده اِمرو دِم دَعوا  
یَه باذُ بُخورِ ایچنی سی چنِ ما بی  
بُقیْمو دِگه گپ زِدنِ کُوگُ کلا بی  
(همان)

puzeš bokon peškeš nade rextiš a sere jâ/vaxti ke mixoy či boxori ra naro vesâ  
âjez našodi sobgehi teyse a sere pâ / mâ xo delemun leh šode aemru dame davâ  
ya bâdo boxure ičani sičene mâ bi/ boqimo dege gab zedene kogo kalâ bi

برگردان ابیات: آن را سربکش و مواظب باش نریزی، وقتی می‌خواهی چیزی بخوری راه نرو و بایست، این که از صبح تا حالا سرپا ایستاده‌ای خسته نشده‌ای؟ ما که امروز دور دعوا دلمان خون شد. [شاعر از جانب خود در بیت پایانی می‌گوید: یک چنین گرد و خاکی به چه کار ما می‌آید و اصلاً چه نیازی به این طور صحبت کردن داریم و تنها چیزی که باقی داشتیم حرف زدن کبک و کلاغ بود.

شاعر چند جمله‌ای هم از زبان بی‌بی سخن می‌گوید تا حرف زدن او را هم بشنویم:

واشل تا بُخو آی نَخو ضامات نمی‌شو  
بند دِلِشی بُرده وُ صُب تا ایسه می‌گو  
می‌ای نه بیچی شَسِه وُ زَرْتِه نمی‌دو  
واشل که خُشی می‌خو په می‌بعضِ یه می‌تو  
اِمرو جَرِ ما شَسِن ای یا سِرِ پا بی  
بُقیْمو دِگه گپ زِدنِ کُوگُ کلا بی  
(همان، ۸۶)

vašel tâ boxo ay naxo zâmât nemišu/ bande delešy borde vo sob tâ ise migu  
mey i na bečey šase vo ra rate nemidu /vâšel ke xošey mixo pa mey baze ye mitu  
aemru jare mâ šassen i yâ sere pâ bi/ boqimo dege gab zedene kogo kalâ bi

برگردان ابیات: بگذار تا بخورد اگر نخورد هدر می‌رود، دلش را خون کرده‌ای و از صبح تا حالا ول کن نیستی. این بچه است، بگذار که خودش بخورد مگر بهتر از این می‌تواند. امروز همه دعوی ما روی نشستن یا سرپا ایستادن این بچه بود. فقط همین مانده بود که در حرف زدن چون کبک و کلاغ عمل کنیم.

بی‌بی لهجه اصیل خود را با کلمات فارسی درهم می‌آمیزد و چون نمی‌تواند برای بعضی واژه‌های بهبهانی معادل فارسی بیابد همان‌ها را در کنار واژه‌های فارسی استفاده می‌کند و می‌گوید:

مِم خُم گُتّه دا یّه ایچّه هی بونه مَووجور      امرو که هوا گرمه بُرو آز کِرِ من دور  
دستِ که شلی بوده بُرو اونجیکه بی شور      می چارش وُبی؟ کارِ ایشو ناده سِرِ زور  
کاراشو هَمی دیم م شغلی وُ ادا بی      بُقیمو دِگه گپ زدنِ کوگ و کلا بی  
(همان)

mem xom gote dâ ya iče hey bune mavojur/ emru ke havâ garme boro az kere man dur  
daset ke šoli bude boro unjake beyšur/ mey čaraš vobi kâre išu nâde sere zur  
kârâšo hamey dime me šoylay vo adâ bi/ boqimo dege gab zedene kogo kalâ bi

برگردان ابیات: من خودم گفته‌ام مادر جان این قدر بهانه نگیر، امروز که هوا گرم است و من حوصله  
ندارم از نزدیک من دور شو، برو دست گلی خود را آن جا بشوی، اما مگر چاره‌اش شد؟ کار این بچه‌ها  
روی زور و لجبازی است، کارهای آن‌ها با من همه‌اش از روی ادا و مسخرگی بود، تنها همین باقی  
مانده بود که چون کبک و کلاغ حرف بزیم.

شاعر به سخن گفتن بابابزرگ و بی‌بی با نوه‌شان پایان می‌دهد و به‌عنوان نتیجه‌گیری می‌گوید: ای  
کاش پدر و مادر این بچه در حیاط باشند و طرز سخن گفتن پدربزرگ و مادربزرگ را با فرزند خود  
بشنوند و ببینند که حرف زدن آن‌ها چه قدر شل، آبکی و سست مانند تخم‌مرغ «گُلما»<sup>(۴)</sup> است.

کُشکی آغاجونی وُ مامانی ته سِرابو      یّه گُمبکی هم هوشِ حواسی اُیها بو  
هوشی اُگلِ صُحبتِ بابا وُ دادا بو      پیمونه کُنِ گپ زدنِ خیری نسا بو  
بیبی که گپاشو مِثِ خیگِ گُلما بی      بُقیمو دِگه گپ زدنِ کُوگ کلا بی  
(همان)

koški âyâjuney vo mâmânej te serâ bu/ ya gombaki ham hušo havâsey a yohâ bu  
hušey a gole sobate bâbâ vo dadâ bu/ peymune kone gap zedene xeyri nesâ bu  
beybi ke gapâšo mese xige golamâ bi/ boqimo dege gab zedene kogo kalâ bi

سید آن گونه که شگرد خاص اوست بند آخر اشعارش را همیشه با زبانی طنزآمیز خطاب به خود  
پایان می‌دهد:

سید نه سِر سیرِ نه هم‌سنگِ پیازن      اوس تی سِش گُفته آدم لیو دِرازن  
اصلاً سِر سُمباقِ تُو جوی چی نمی‌بازن      میتِ ا سِر حرفِ تُو کاراشو بسازن؟!  
اصلاً تُو خودتِ چیت نه مثالِ آدما بی؟      بُقیمو دِگه گپ زدنِ کُوگ کلا بی  
(همان)

seyyed na sere sir o na hamsange piyâzen / usteysešo gofte âdame live derâzen  
aslan sere sombâq to joy či namebâzen / mitet a sere harfe to kârâšo besâzen  
aslan to xodet čit na mesâle âdamâ bi / boqimo dege gab zedene kogo kalâ bi

برگردان ابیات: سید نه سر پیاز و نه ته پیاز است و از قدیم تا به حال می‌گویند آدم ساده‌لوح، دراز قامت است. مردم اصلاً روی تو حساب نمی‌کنند، تو انتظار داری کارهایشان را مطابق حرف تو انجام دهند؟! چه چیز تو و کارهایت شبیه آدم‌ها بود [که بخواهی مطابق گفته تو عمل کنند]؟ ...

## ۲-۲-۲. کشف تابوت طلا در بهبهان

یکی دیگر از موضوعات مهمی که مربوط به تاریخ بهبهان است و سید به آن اشاره می‌کند پیدا شدن یک تابوت طلا در منطقه قدیم بهبهان (ارجان) است که پس از کشف، به تهران منتقل شد و به مردم بهبهان تنها عکسی از آن را نشان دادند و شاعر از این موضوع گله‌مند است:

تُوبوتِ طِلَاتِ شَهْرِ مَابِی      سِیْلِ سِی خُمُونَانَ رَوَابِی  
عَکْسِی شُ سِی مَا أَوْهَ صَلاَحِ بِی      نَومَ أَمَاؤُ تَومَ اَبْقِیَا بِی  
مَا نَ عَرَضَه اِیْمِ یَا یِ قَرَارِنِ      کَفتِری اِی شَهْرِ نَ بَکَارِنِ؟  
(همان، ۵۱)

towbute telâ te šahre mâ bi/ seyle si xomunâ na ravâ bi  
aksey šo si mâ owe salâh bi/ num amâ vo tum a boqiyâ bi  
mâ na orzeim yâ ye qarâren/ gaftery išahre na bekaren?

برگردان ابیات: تابوت طلا در شهر ما پیدا شد اما دیدن آن برای مردم بهبهان جایز نبود. تنها صلاح بود که عکس آن را به ما نشان دهند. آیا ما عرضه نگهداری از آن را نداشتیم یا این قانون است و بزرگان این شهر عرضه و کارایی لازم را ندارند؟

م.ح. مصدر در کتاب «ارجان و بهبهان در میان تاریخ»، درباره این تابوت می‌نویسد: «در پاییز سال ۱۳۶۱ ه.ش. هنگام خاک برداری جهت عملیات سدسازی بر روی رودخانه مارون، حفره‌ای در زمین ایجاد شد که منجر به پیدا شدن آرامگاهی در درون آن حفره گردید. محل آرامگاه در حدود ده کیلومتری بهبهان واقع شده. تابوتی برنزی در این آرامگاه یافت شد. علاوه بر اسکلت داخل تابوت اشیایی چون یک حلقه طلایی، نود و هشت دکمه طلایی، یک خنجر و یک میله نقره‌ای در آن یافت شد. و در بیرون تابوت یک پایه و چراغ برنزی، یک تنگ نقره‌ای، یک تنگ و یک ساغر برنزی، ده ظرف استوانه‌ای شکل برنزی، و جام برنزی ارجان قرار داشت. بر اساس کتیبه نوشته شده بر حلقه طلایی که به خط عیلامی نوشته شده بود؛ این مقبره متعلق به کیدین هوتران پسر کورلوش متعلق به نیمه اول قرن هشتم پیش از میلاد است» (مصدر، ۱۳۹۰: ۸۲).

سید در این شعر از مسؤلان شهر بهبهان گله‌مند است که چرا اجازه دادند چنین گنجینه با ارزش فرهنگی که متعلق به مردم بهبهان و آیندگان این شهر است به تهران منتقل شود و چرا این گنجینه به

عنوان میراث فرهنگی شهر بهبهان، در موزه این شهر برای بازدید مردم و فرزندان آینده بهبهان نگهداری نشد؟!

## ۲-۳. نابسامانی‌های اخلاقی

سید اشعاری دارد که در آن‌ها به نابسامانی‌های اخلاقی مردم به خصوص در عصر غیبت می‌پردازد و سپس جامعه را به خاطر اعمال نادرست به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید ظهور حضرت مهدی (عج) مستلزم مقدمات مناسب و اعمال نیک و انتظار درست است نه اینکه ما هر کار خلاف دین و اخلاق در جامعه انجام دهیم؛ سپس به انتظار فرج آقا بنشینیم و یا در مراسم دعا با گریه و زاری از خدا ظهور حضرت را طلب نماییم:

خوبُ بد هر چی دِلت می‌خه بُگه یه جا پیا هِی بُگو مهدی بیا

(همان، ۱۲۶)

xubo bad harçi delet mixa boko yajâ bepâ/ hey begu mahdi biyâ

یکی از ویژگی‌های سید، دقت وی در جزئی‌ترین مسائل زندگی مردم و جامعه و سپس منعکس کردن آن مسائل در آینه شعر است. شاعر به ظریف‌ترین مشکلات اجتماع توجه می‌نماید و با بیانی کاملاً طنزآمیز اعمال زشت و ناپسند مردم را هم از جنبه اجتماعی و هم از جنبه اخلاقی به زیر ذره‌بین می‌برد.

همچنین در شعری دیگر با نام «داعُ دُروشو وُمبو»<sup>(۵)</sup> آن‌قدر اوضاع جامعه را نابسامان و آشفته می‌داند که می‌گوید اگر حضرت مهدی (عج) ظهور کند گرفتار مردم نادان، دغل‌کار و حيله‌گر می‌شود و بسیار آزار و اذیت می‌بیند. با این توضیح، مضامینی که شاعر در رابطه با نابسامانی‌های عصر غیبت مطرح کرده بررسی می‌گردد.

## ۲-۳-۱. ریا در جامعه

شاعر با زبان طنز خطاب به فرد ریاکار می‌گوید: هر کجا هر کاری دلت خواست بی‌سر و صدا انجام بده به حلال و حرام معامله هم کاری نداشته باش و انجام کار خیر و مسلمانی را هم رها کن و بعد از آن هم هر شب یک ساعت من و تو به مجلس دعا می‌رویم و برای ظهور آقا دعا می‌کنیم:

هر کجا هر چی دِلت می‌خواس پیکو بی‌صدا هِی بُگو مهدی بیا  
هر کسی گِیرت آمی نیگو حرومن یا حلال تِی پِسوژن جِی ذغال  
بعدرشم هر شو دوتاُم یه سَعَت می‌شیم دعا هِی بگو مهدی بیا

(سید، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

harkojâ harçi delet mixâs beyko bisedâ/ hey bogu mahdi biyâ  
 har kasi giret amey naygu harumen yâ halâl/ tey besuzan jey zoÿâl  
 badešam haršo dotâmo ya sâat mišim doâ/ hey bogu mahdi biyâ

۲-۳-۲. پرهیز از یاری هم‌نوعان

سید در جایگاه یک منتقد اجتماعی، بی‌توجهی مردم به موازین اخلاقی و دینی را با طعنه و کنایه بیان می‌کند؛ به عنوان مثال بی‌توجهی مردم به سفارش‌های اخلاقی ائمه نسبت به رعایت حق همسایه، فقیر، زن بیوه و کودکان یتیم را در شعرش به خوبی منعکس می‌نماید. شاعر از رفتار غلط ما سخت انتقاد می‌کند. از این که به دردها و مشکلات اطرافیان خود اهمت نمی‌دهیم؛ دست افتادگان را نمی‌گیریم، در پی یاری مظلوم بر نمی‌آییم، به کودکان یتیم که حتی ضروری‌ترین نیازهای زندگی‌شان تأمین نشده رسیدگی نمی‌کنیم؛ به دختر جوان یتیمی که در همسایگی ماست و وقت ازدواجش رسیده و جهیزیه ندارد؛ توجهی نمی‌کنیم و تنها به فکر منافع خود و رفع احتیاجات زن و فرزند خویش هستیم و در عین حال در مجالس دعا با گریه و زاری، پیوسته خواهان ظهور مهدی (عج) هستیم انتقاد می‌کند:

ای فقیر همسایه‌ی ول کُ پ می مُفتنِ یها؟! هِی بگو مَه‌دی بی‌یا  
 دوتکِ بی بُو اگر همسایه و دُورِ ته هه؟! دینتِ سی کارِ یه هه  
 تِ چکارِ می‌ره سیش می یا نمی بندِی خدا هِی بگو مَه‌دی بی‌یا  
 یه زنِ بیویش اگر چادرِ نبوتی چش به ما؟ هِی بگو مَه‌دی بی‌یا  
 (همان)

ay faqir homsâdete vel ko pa mey moften yehâ/ hey bogu mahdi biyâ  
 dotake bibu agar homsâdevo dowre te he/ dinetey kâre ye he  
 tet çekâre mire siš mi yâ nami bandey xodâ/ hey bogu mahdi biyâ  
 ya zene biveyš agar çâder nabuti çeš be mâ/ hey bogu mahdi biyâ

برگردان ابیات: اگر همسایه فقیر داری رهاش کن، مگر مال تو مفت است که به او بدهی؟! اگر دختر یتیم، همسایه و نزدیک تو باشد آیا دین و اعتقادت به آن کاری دارد؟! بنده خدا، تو چه کاری که شوهر برایش هست یا نیست. اگر زن بیوه چادر ندارد چه ربطی به ما دارد؟ تو در مجلس دعا فقط بگو مهدی بیا.

شاعر به فقر و پیامدهای اجتماعی آن توجه می‌کند و می‌گوید: آدم بدبختی هست که به نان شب محتاج است اما چه ربطی به تو دارد؛ تو با پولت میوه بخر و جلوی چشم او به خانه بپر. در مهمانی‌هایت به اندازه چند روز غذا بیز درحالی که قوم فقیرت نمی‌داند چگونه روزش را به شب برساند:

آدم بدبخت هسی نون شووی نی بُخو      مِم چکار هسی وُ تو  
 تی هده میوه وُ بینی چشم اوش بَ ری سرا      هسی بُگو مهدی بییا  
 دَرَفِ مهمونی پرندوشت پُری مُرغُ پلو      قُومَتَم هَشَتی گُرو  
 (همان)

âdame badbaxt hesi nune šovey ni boxo/ mem čekâr hessi vo to  
 tey hode miva vo beyne češme uš ba rey serâ/ hey bogu mahdi biyâ  
 darfe mehmuni parandušet porey morɣo polow/ ɣometam haštey gerow

پس از بیان چنین مواردی، با زبانی تلخ و گزنده به مخاطب می‌تازد و او را به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید: آدم بی‌حیا! اگر امروز مهدی (عج) بیاید چه جوابی برای او داری؟! اگر بیاید جایی برای دروغ و دام باقی نمی‌ماند و دیگر نمی‌توان آن‌ها را مخفی کرد (همان طور که آفتاب در زیر سبذ پنهان نمی‌ماند).<sup>(۶)</sup> به‌طور کلی منظور شاعر این است که نمی‌توان حضرت مهدی (عج) را فریب داد:

مهدی آی امشو امی چشم می‌گه مرد بی‌حیا      هسی بُگو مهدی بییا  
 مهدی آی امر و امی آفتو آزیر سلّه نی      جی دُرو ییا تلّه نی  
 (همان)

mahdi ay aemšo amey češ mige marde bi hayâ/ hey bogu mahdi biyâ  
 mahdi ay aemru amey afto azire salle ni/ jey doru yâ talle ni

شاعر در ادامه می‌گوید: اگر حضرت مهدی (عج) بیاید و ببیند که فقیر فرش زیر پا ندارد و بدون دارو افتاده و ناخوش و بیمار است؛ اگر ببیند در اطراف ما کسانی زندگی می‌کنند که وضعیت مالی نابسامانی دارند؛ جز بار شرمساری و خجالت چیزی برای کسی باقی می‌ماند:

آی امی دیتی فقیری فرش نیسی زیر پا      ناخوشی رن بی دوا  
 غیر بار شرمسوری سی کسی ویمسه جا      هسی بُگو مهدی بییا  
 (همان)

ay amey ditey faqirey farš nisi zire pâ/ nâxoširen bi davâ  
 yere bâre šarmesori si kasi veymise jâ/ hey bogu mahdi biyâ

## ۲-۳-۳. شیوه درست انتظار

سید می‌گوید اوضاع نابسامان و پریشان جامعه با حرف خالی اصلاح نمی‌شود و کارها پیش نمی‌رود. منظور شاعر این است که تنها در انتظار فرج نشستن و ظهور حضرت مهدی (عج) را آرزو کردن، راه به‌جایی نمی‌برد:

ایگو دیم گپ ول رخت کسی نو ومبو!      چیت کوبرده آسی والده نومبو ومبو!  
 همه می گن که ای دنیای گلسو ومبو      مهدی آی ایسه آمی این جکه بسو ومبو  
 ما مدونیم که گرفتار دروگو ومبو      به خدا غیر نهو داغ دروشو ومبو  
 (سید، ۱۳۸۶: ۹۱)

aeko dime gape vel raxte kasi no vombu/ čite kuborde asi vâlede tombu vombu  
 hame migen ke i donyâye golessu vombu/ mahdi ay isse amey injeke bossu vombu  
 ma modunim ke gereftâre dorugu vombu/ be xodâ γere nahu dâγo derošu vombu

برگردان ابیات: آیا با حرف بیهوده، رخت و لباس کسی نو می‌شود؟! یا پارچه چیت پوسیده شده برای  
 مادر لباس می‌شود! همه می‌گویند اگر مهدی بیاید دنیا گلستان می‌شود، ما می‌دانیم اگر بیاید گرفتار  
 دروغگویان می‌شود. به خدا قسم اگر بیاید رنج و عذاب فراوان می‌بیند.

سید خود را همراه و همگام چنین مردم خطاکاری می‌داند و می‌گوید تا ما با خدا روراست نباشیم و  
 حق مردم را ادا نکنیم؛ راحتی و آسایش نخواهیم دید. شاعر برای تأکید گفته خود از یک ضرب‌المثل  
 بهمانی استفاده می‌کند و آن این است که مار وقتی می‌خواهد در «کر» یا سوراخ خود وارد شود صاف  
 می‌رود؛ منظور سید این است که تا ما عقیده خود را با خدا صاف نکنیم مهدی (عج) ظهور نمی‌کند:

تا خُم خُت آ خدا راس نگیم راحت نی      تا نهیم حق کل عباس ندیم راحت نی  
 تا نشیم مال خداخواس ندیم راحت نی      تا مٹ مار ته کر راس نشیم راحت نی  
 حال مهدی وش کارامو پریشو ومبو      به خدا غیر نهو داغ و دروشو ومبو  
 (همان، ۹۳)

tâ xomo xot axodâ râs nagim râhat ni/ tâ nahim haqqe kalabbâs nadim râhat ni  
 tâ našim mâle xodâxâs nadim râhat ni/ tâ mes mâre teker râs našim râhat ni  
 hâle mahdi vaše kârâmo parišu vombu/ be xodâ γere nahu dâγo derošu vombu

برگردان ابیات: تا من و تو به خدا راست نگوییم، تا حق «کل عباس» و مال «خداخواس» را ندهیم  
 راحتی نمی‌بینیم. تا مانند مار، صاف و راست وارد سوراخ نشویم، راحت نمی‌بینیم. مهدی (عج) از کار  
 و رفتارهای ما آشفته حال می‌شود. به خدا قسم اگر بیاید رنج و عذاب فراوانی می‌بیند.

سید راه علاج بیشتر نابسامانی‌های اخلاقی را عدم آگاهی دینی مردم بیان کرده و انتظار درست  
 فرج را در رأس این آگاهی دانسته است. او معتقد است با حرف کاری پیش نمی‌رود و مردم باید در  
 عمل ثابت کنند که با تمام وجود، منتظر فرج‌اند. از دیدگاه او انتظار درست، انتظاری است که با کمک  
 به هم‌نوع و درک اوضاع طبقه محروم جامعه و متقابلاً حل مشکلات آن‌ها همراه باشد.



۲-۳-۴. شایعه‌پردازی

شاعر در داستانی زیبا در قالب مثنوی موضوع سخن‌چینی و یک کلاغ چل کلاغ کردن را شرح می‌دهد. این داستان علاوه بر بیان این موضوع اخلاقی، به گنج‌ها و زیر خاکی‌هایی که سابقاً در بعضی مناطق بهبهان یافت شده است نیز اشاره دارد. در این داستان، زنی از روی درد و دل موضوعی بسیار ساده را به همسایه‌اش می‌گوید و از آن جا که زن همسایه و زنی از قبیل او - که فراوان هستند - عادت کرده‌اند مطلب را با شاخ و برگ فراوان و آن گونه که خودشان دوست دارند بیان کنند؛ مطلب را پیش دیگری بازگو می‌کند و او هم برای زن دیگری تعریف می‌کند و سرانجام موضوع به کلافی سردرگم تبدیل می‌شود که اول و آخر آن معلوم نیست:

گوشتی خُنِ کاظمی گُلو بو      بدبخت حلو آلرزه‌هی مُو  
 رَه ری سِرِ بو گُتی اَخاتو      هُماری گُلو رَتَه تِ پَسْتو  
 زَندهیمونی وارِچِنیده      گوشتاش اَتِ خَهک پَلقِنیده  
 (همان، ۱۰۶)

guštey xone kâzemey golu bo /badbaxte halu alarzehi mo  
 ra rey sere bu gotey axâtu/ hommâray golu rate te pastu  
 zendehimoney vâreçenide/ guştâş atexak pelyenide

برگردان ابیات: گربه گوشت‌های خانه کاظم را برد و حلو (زن کاظم) از ترس شوهرش، از راه پشت بام نزد خاتون، زن همسایه رفت و گفت گربه آرام وارد پستو شده و زندگی مان را خراب کرده و گوشت‌ها را در خاک ریخته است.  
 خاتون کارش را ناتمام رها کرده و سراغ سکینه، همسایه دیگر رفته است و مطلب را این گونه بازگو نموده است:

دُز رَهتِه اَشُووی خُنِ کاظم      سی کسی نگو دَتی چه لازم  
 طَه‌ری که حلو دِلی تِ یی بی      اَنگَر نه سی گوشتِ سَلّی بی  
 کُلّی اَچِیاش دوش بُردِه      خُی دِیا حلو آلرزه مُردِه  
 مامُ خُو اَخَلق اِشِنفیده      بلکی نِه بو صد ایچِه بیده  
 (همان)

doz rate ašovi xone kâzem/ si kasi nagu detay çe lâzem  
 tahri ke halu deley te yay bi/ angor ne si gušte salliyay bi  
 kolli ačiyâşe duş borde/ xoy diyâ halu alarze morde  
 mâmo xo a xalq ešnefide/ balki na ye bu sad iče bide

برگردان ابیات: دیشب دزد به خانه کاظم رفته و چیزهای زیادی را برده است، طوری که حلو بسیار ترسیده، ما از مردم شنیده‌ایم شاید خیلی بیشتر از این که می‌گویند سرقت شده باشد.

سکینه هم چادر به سر سراغ دوستش بلول در محله دیگر می‌رود و موضوع را با شاخ و برگ فراوان چنین مطرح می‌کند که مگر حلو چند النگوی طلا داشته است:

می حلو رضا مَن‌اگریش بی چن سینکِ پهنِ تُپِ تُپیش بی  
دُونمیش شِ طَلا وِلاش برده ریم سه نوُ و کُجاش آورده  
(همان)

mey halu rezâmanâgeriš bi/ çan sinake pahne toptopiş bi  
donimşe telâ valâšo borde/ rim se navobu kojâşoverde

برگردان ابیات: مگر حلو چند النگوی پهن داشته است؟ دیشب دو و نیم کیلو طلا از خانه‌شان دزدیده‌اند. رویم سیاه نشود، آن‌ها را از کجا آورده است؟!

بلول چنین توضیح می‌دهد که حلو و شوهرش حیاط خانه‌شان را کنده‌اند و مقدار زیادی طلا و زیرخاکی یافته‌اند. سکینه حرف‌ها را می‌شنود و به قصد رفتن به خانه دخترش خداحافظی می‌کند. این ماجرا ادامه می‌یابد و سخن با آب و تاب فراوان دهان به دهان می‌گردد تا به نظمی می‌رسد. مأموران نظمی برای صورت جلسه و یافتن طلاهای پیداشده به خانه حلو می‌روند و همسرش کاظم را بازداشت و از او بازجویی می‌کنند:

آجان آنها وُ پی سِر بی سرنیزه آیینی کَمَری بی  
تا نظمیہ کاظم سِر تاره مردم پسِ پشتِشِن آقاره  
(همان، ۱۰۷)

âjân anehâ vo poy serey bi/ sar neyze abeyne kamarey bi  
tâ nazmiye kâzom sere tâ ra/ mardom pase pošteşen aqâra

برگردان ابیات: مأمور جلو و پشت سر کاظم حرکت می‌کرد و سرنیزه در کمر کاظم قرار داشت. کاظم را با سر و پای برهنه تا نظمی بردند. مردم هم به دنبالش سر و صدا می‌کردند.

کاظم بیچاره از هیچ چیز خبر ندارد و نمی‌داند چه شایعاتی برایش ساخته شده است. مأموران از او می‌پرسند که آیا همه زیرخاکی‌ها طلا بوده است. آیا نقره‌هایش مربوط به دوره احمدشاه بوده است؟ آیا کارگران آن‌ها را پیدا کرده‌اند یا خود کاظم یافته و همه را حیف و میل کرده است:

گُفتش که بگو همه‌ی طلا بی نقره‌هاش اَحمَد شَهِیا بی؟  
فَهله هاش دی یا خُت رَسَس بَه‌رِت که وُ خردت تا وَزَسَه؟  
(همان)

gofteş ke begu hamey telâ bi/ noqrehâş a amad şehiyâ bi  
fahlehâşe di yâ xot ressesa/ baret ke vo xardet tâ varassa

کاظم گیج و بی خبر از همه جا می لرزد و می گوید:

گُفتی که طِلامْ ما کُجا بی عُمَرِ دنیامْ ما یِها بی؟

(همان)

goftey ke telâmo mâ kojâ bi/omre donyâmo mâ yehâ bi?

برگردان بیت: گفت: طلايمان کجا بود؟ ما در عمرمان چنین چیزهایی ندیده‌ایم.

بالاخره او را بازداشت می‌کنند در حالی که حیران و مبهوت از تهمت‌هایی است که روحش هم از آن‌ها خبر ندارد:

هُل شِ دا تِه تو دِرِشِ سِری بس کاظمْ کَفِ تو آری زِمی شَس

سَید تِه بگو که کیشِ درآره غیر سِیلِ آسِمو بَبارِه

آی نظمیِه مِثلِ زیتِرا بی در اُوردِنی نِه ایسِه ها بی

(همان)

hol še dâ te tu derše serey bas/ kâzom kafe tu ari zemi šas

seyyed te begu ke kiš derâre/ yere sil a âsemu bebâre

ay nazmiye mesl ziterâ bi/ der overdeney na isehâ bi

برگردان ابیات: کاظم را به اتاق بازداشت بردند و او حیران در اتاق روی زمین نشست سید تو بگو که

می‌تواند او را نجات دهد؟ و نجات او محال است. اگر کار نظمی‌ه چون گذشته‌ها بود نجات‌دادن او امکان‌پذیر نبود.

## ۴-۲. مسائل مالی و امور بانکی

یکی دیگر از مسائلی که در جامعه ما به صورت یک مشکل بزرگ و معضل اجتماعی درآمده است گرفتن وام از بانک‌هاست که پس از دوندگی‌های بسیار و بردن یک یا دو ضامن، وقتی وام به وام‌گیرنده تعلق گرفت و دفترچه اقساط به وی تحویل شد، آن‌گاه مشکلات و دردهای او آغاز خواهد می‌شود. از آن‌جا که بیشتر وام‌های پرداختی بانک‌ها با سودهای کلان همراه است و وام‌گیرنده‌ای که فی‌المثل می‌خواهد با این وام برای خود کاسبی راه بیندازد در پرداخت اقساط دچار مشکل جدی می‌شود؛ سید بر آن شده است تا با سرودن شعری به نام «بانکا» به این موضوع اقتصادی با زبان طنز بپردازد و عملکرد بانک‌ها را زیر سؤال ببرد. سید معتقد است که بانک‌ها با دادن وام‌های پرسود نه تنها دردی از مشکلات مردم در درمان نمی‌کنند بلکه آن‌ها را به آتش می‌کشند. این شعر که به طور کامل درباره سودهای کلانی است که بانک‌ها بابت پرداخت وام از مشتریان خود به طور اقساطی مطالبه

می‌کنند؛ تلفیقی از ترکیب‌بند و ترجیع‌بند است با این توضیح که مصرع اول بیت پایان خانه‌ها غیرتکراری و مصرع دوم آن تکراری است. شعر با ابیات زیر آغاز می‌شود:

بانکاشو دگه سود نَمی شابلِ بابان      وامی که میتِ اِشنه بی هُی بدِبادان  
 کیش گفته که سودی مَسین تهمت بیجان      یه غارت هُماری کُنی مُل پسِ میزان  
 باور کُ سرِ گردنه هم بعضِ تِ بانکان      صد یاد پسِ ثُل وُ علی خانُ ولی خان  
 (همان، ۹۴)

bânkâšo dege sud nami šâbele bâbân/ vâmi ke mited aessene bi hoybede bâbân  
 kiš gofte ke suzey mesenen tomate bijân/ ya yârate hommârekoni mol pase mizân  
 bâvarko ser gardene ham baze te bânkân/ sad yâde pase tol vo alixâno valixân

برگردان ابیات: بانک‌ها دیگر به دنبال سود نیستند چون بی در و پیکر شده‌اند. وامی که می‌خواهی بگیری بی حساب و کتاب است. چه کسی گفته سود می‌گیرند، این حرف، تهمت است. آن‌ها آرام و بی سروصدا از پشت میز غارت می‌کنند. باور کن سر گردنه هم بهتر از داخل بانک‌هاست. صد یاد علی خان و ولی خان و کارهای آن‌ها.

سید می‌گوید آن قدر سود وام‌های بانکی زیاد است که مگر انسان هروئین بفروشد تا بتواند از پس چنین سودهایی برآید و گرنه جوانی که وام می‌گیرد تا برای اولین بار کسب و کار و مغازه‌ای برای خود راه بیاندازد چگونه می‌تواند از پس سودهای سنگین برآید، مگر چه می‌فروشد؟ از نظر سید وام‌دادن بانک‌ها ریح مرگب و غیر حلال است:

اَوّل به نظر ساده و بی خُو وُ خیالِن      هُمّار دیا میده که بو سُخته بالالِن  
 کی هه که بگو ریح مرگب نه حلالِن      یه مطلب شرعین که نه چی پُرس سؤالِن...  
 (همان)

avval benazar sâdevo bixo vo xiyâlen / hommâr diyâ mide ke bu soxte balâlen  
 ki he ke begu rebhe morakkab na halâlen/ ya matlabe šarein ke na jey porso soâlen

برگردان ابیات: در ابتدا به نظر ساده و بی‌دردسر است اما آرام آرام معلوم می‌شود که چه سوختن و آتش‌زدنی در کار است. چه کسی هست که بگوید ریح مرگب حلال نیست و یک مطلب شرعی است که جای پرسش و سؤالی باقی نمی‌گذارد.

بنا به قول سید، بانک‌ها مردم را آتش می‌زنند و می‌سوزانند در حالی که دودی از آن بلند نمی‌شود ولی شعله آتش به هوا می‌رود. امروز در این اندیشه‌ای و نفست بند آمده که قسط ماه آینده را چگونه بدهی و تا زنده‌ای باید قسط بدهی درحالی که اصل و مایه آن هنوز باقی مانده است. آشفته‌بازاری بی‌جنگ و دعواست که موجب می‌شود صدیاد از علی خان و ولی خان کنی:

والله تشيت ميزه كه ديدت نه ديا بو      ميت برشنه بي ديد كه گرت ته هوا بو  
 امرو نفست بندامدي قس صبا بو      تا هسه قسي هیده و اصل سرجا بو  
 به حول چمقين كه نه جنگن و ن دعوان      صدياد پس تل و علي خان ولى خان  
 (سید، ۱۳۸۶: ۹۴)

vallâh tašet mize ke didet na diyâ bu/ mitberšene bi did ke gorret te havâ bu  
 aemru nafaset bandamedey qesse sabâ bu/ tâ hesse qesey hoydevo asley sere jâ bu  
 ya hole čomoqin ke na jangen vo na davân/ sad yâde pase tol vo alixân o valixân

سید به دو ضامنی که بانک از وام‌گیرنده می‌خواهد؛ اشاره می‌کند و می‌گوید بانک‌ها حساب همه  
 جا را می‌کنند شاید اتفاق ناگواری برای وام‌گیرنده بیفتد. هر مقدار پول خرد و درشت بانک که نزد  
 وام‌گیرنده مانده باشد از ضامن‌ها گرفته می‌شود:

ریش دو آدم غیر بدهکار ت مشتی      بلکه که بلوی بد آیه و یه دفه کشتی  
 می ضامن بعدیش خ نمرده پس پشتی      اوش میسو ا ضامن طلب خرد درشتی...  
 (همان)

riše do âdam ɣere bedehkâr te moštey/ balki ke baloy bad ame vo ya dafê koštey  
 mey zâmene badiš xo namorde pase pošti / uš misso a zâmen talabe xordo doroštey

سید در پایان به نکته بسیار ظریفی دربارهٔ عملکرد بانک‌ها اشاره می‌کند و آن این است که هر مقدار  
 پول مشتری یا وام‌گیرنده نزد بانک باشد، به حساب نمی‌آید و اهمیتی ندارد. فی‌المثل چندین ماه پول  
 باید در یک حساب بانکی بماند تا روی آن وام داده شود اما اگر یک ریال بانک نزد بدهکار باشد همه  
 محاسبه می‌شود و مشتری باید حساب پس دهد. یا اگر در یک حساب قرض‌الحسنه مبلغ هنگفتی  
 پول بگذاریم هیچ حساب و کتابی نخواهد داشت و تنها می‌گویند قرض‌الحسنه است و ثواب دارد و در  
 جایزه و قرعه‌کشی شرکت داده می‌شود. خلاصه این که تا پول ندهی حتی جوابت را هم نمی‌دهند و به  
 کارت رسیدگی نمی‌کنند:

مليون تو نهاده اولاشونه حسابن      آی صدتمنی او آته دا سیخ کباین  
 قرض الحسنن جایزه میدن په ثباین      تا پیل نده او عاجز حرفن و جباین...  
 (همان، ۹۶)

melyune to nehâde a valâšho na hesâben/ ay sad temany u ate dâ sixo kabâben  
 qarzolhasanan jâyeze miden ye sebâben/ tâ pil nade u âjeze harfen vo jebâben

### ۳. نتیجه‌گیری

سید محمد سید شاعری طنزپرداز و اجتماعی است که در میان مردم و کوچه پس کوچه‌های بهبهان زیست و با مشکلات اجتماعی فرهنگی جامعه بهبهان آشنا بود و با همه آن‌ها زندگی کرد. دغدغه‌های سید به چند دسته اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم می‌شود. شعر سید از دیدگاه اجتماعی دربردارنده مضامینی چون کمبود امکانات رفاهی از قبیل آب، برق و گاز، عدم رعایت قوانین رانندگی به‌ویژه توسط موتورسیکلت‌ها و از دیدگاه اخلاقی عدم توجه به فشر ضعیف جامعه و رسیدگی به آن‌ها است. از دیدگاه اقتصادی مهم‌ترین مسأله‌ای که سید به آن پرداخته است انتقاد از سیستم بانکداری است و از دیدگاه فرهنگی، شعر وی بیانگر موضوعاتی چون تأکید بر حفظ گویش محلی، انتقاد از شایعه‌پراکنی، ناشناخته ماندن بهبهان و تاریخ و فرهنگ کهنسال آن در گذر زمان است. شاعر در بیان این موضوعات از بعضی شگردهای طنزپردازی مانند انتقاد از خویش، شیوه داستان‌سرایی و شخصیت‌پردازی، اغراق و بزرگ‌نمایی و کاربرد ضرب‌المثل‌هایی که بعضی از آن‌ها مختص منطقه بهبهان است، استفاده کرده است. او در تمام اشعارش به مخاطب هشدار می‌دهد که در صدد رفع مشکلات ریز و درشت جامعه خود برآید. هدف سید اصلاح ناهنجاری‌ها و آداب و رسوم غلطی است که بعضاً در گوشه و کنار شهر دیده می‌شود. او با نگاه تیزبین خود، همچنان که پاره‌ای باورهای غلط مردم را به باد انتقاد می‌گیرد؛ نابسامانی‌های شهر را که ناشی از بی‌توجهی بعضی مسئولان است به گوش همگان می‌رساند به امید این که بهبهانی بهتر از بهتران ساخته شود.

### پی‌نوشت‌ها

(۱). واژه غچه یکی از وسایل چارپاداری و پارچه‌ای کهنه برای تمیز کردن است. چون گرد و غبار زیادی بر غچه و مشک می‌نشسته، شاعر می‌گوید نکند این وسایل را در آب شرب ما می‌شویند که آب کثیف و آلوده است.

(۲). در فرهنگ و گویش بهبهان منظور از «توگپ» همان تب وباست. یکی از معانی «گپ» در گویش بهبهانی «بزرگ» است و «توگپ» یعنی تب بزرگ که یکی از نشانه‌های بیماری وبا بوده است که در سال‌های دور، افراد زیادی از مردم بهبهان را از بین برده است. در کتاب سفرنامه جنوب ایران به نقل از جهانگردان غربی آمده است که در سال ۱۲۴۷ ه. ش بیماری وبا در بهبهان شیوع یافت که حدود دو سوم جمعیت شهر را به کام مرگ کشاند (هوسه، ۱۳۶۴: ۱۱۷). «طوهو» نیز بیماری طاعون است. در کتاب دانش‌نامه جهان اسلام، درباره

شیوع این بیماری در بهبهان آمده است: «در سال ۱۲۱۰ ه. ش. شیوع طاعون در خوزستان، تلفات زیادی در شهرهای آن از جمله بهبهان به بار آورد» (حدّاد عادل، ۱۳۷۷: ۷۴۸).

(۳). واژه دوخه به معنای دورنگی است و در اینجا منظور شاعر تعبیر عامیانه «دبّه کردن» است.

(۴). در گویش بهبهان، به تخم مرغی را که تنها پوسته نازک آن شکل گرفته و هنوز ناقص است و سخت و محکم نشده «گُلما» می گویند.

(۵). دروش در فارسی معیار، درفش خوانده می شود. در این شعر «داغُ دُروشو وُمبو» کنایه و به این معنی است که حضرت مهدی (عج) پس از ظهور به رنج و عذاب فراوانی دچار می شود.

(۶). علی خادمیون نویسنده کتاب افْتُو مَهْتُو آساره درباره این مثل می نویسد: «همین که سبد را روی آفتاب که بر زمین تابیده بگذارند آفتاب از زیر سبد بیرون می پرد. یعنی رازی را که چون آفتاب روشن است نمی توان پنهان کرد» (خادمیون، ۱۳۸۸: ۱۷۸).

## کتاب نامه

- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بن علی، (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صور الارض)، ترجمه ی: جعفر شعار، چاپ دوّم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، اشکال العالم، به اهتمام فیروز منصوری، تهران، شرکت به نشر، آستان قدس رضوی.

- حدّاد عادل، غلامعلی، (۱۳۷۷)، دانش نامه جهان اسلام، چاپ اوّل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

- خادمیون، علی، (۱۳۸۸)، افْتُو، مَهْتُو، آساره، چاپ اوّل، قم، انتشارات ظهور.

- سلطانی، عبّاس، (۱۳۸۸)، خیالت تا آمی، چاپ اوّل، تهران، تالار کتاب.

- سید، سید محمد، (۱۳۸۵)، گپ سید، چاپ دوّم، آبادان، انتشارات حضرت ابوالفضل (ع).

- محمدیان، خیرالله، (۱۳۸۶)، میرزا شوقی بهبهانی (مجموعه اشعار و شرح احوال و نقد آثار)، چاپ دوم، تهران، انتشارات اندیشه کهن.

- مصدر، م. ح.، (۱۳۹۰)، ارجان و بهبهان در میان تاریخ، چاپ دوّم، تبریز، انتشارات احرار.

- نحوی، سیدسیف‌الله، (۱۳۷۵)، سیمای بهبهان، سینای صالحان، چاپ اول، قم، انتشارات نهاوندی.
- هوسه، فردریک و باین، (۱۳۶۴)، سفرنامه جنوب ایران، ترجمه و تعلیقات محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله، (۱۳۲۴ ه.ق.)، معجم البلدان، تصحیح احمدبن‌الامین، مصر، مطبعه السعادة.